





۱۴۸۹۷

۹۰۴۷۱

کرمی ۱۴۸۹

۱۱۱۱۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: بحران

مؤلف: آیت الله العظمی فاضل خراسانی

مترجم:

شماره قفسه: ۱۴۸۹۷

شماره ثبت کتاب: ۹۰۴۷۱



۱۴۸۴۷
۹۰۳۷۱

۱۱۸۱۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: بحران

مؤلف: آیت الله العظمی میرزا محمد تقی نوری

مترجم:

شماره قفسه: ۱۴۸۴۷

شماره ثبت کتاب: ۹۰۳۷۱



۱۴۸۹۷

۹۰۳۷۱

کرمی

۱۱۸۱۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب بحران

مؤلف: آیت الله العظمی نوری نراقی

مترجم

شماره قفسه ۱۴۸۹۷

شماره ثبت کتاب ۹۰۳۷۱

۱۵۲۹

اهدائی	۱۵۲۹
خریداری	در سبب شراکت
نام کتاب	حوالات
مؤلف - مترجم	
کاتب	یزدجردی در سبب حواص
تاریخ کتابت	۱۳۳۸
فارس - محقق	
نوع خط	سبک
نوع جلد	چرم
نوع کاغذ	رقعی
تزیینات و مشخصات	
ملاحظات	راستی زحمت زنگر

۱۸۱۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: حواص

مؤلف: یزدجردی در سبب حواص

مترجم:

شماره قفسه: ۱۳۸۶۷

شماره ثبت کتاب: ۹۰۳۷۱

جمهوری اسلامی ایران

کرمی

20

حضرت امام حسن مراد و به ملعون خدا بدین امید زهر داد و عجب انکساید
که امام حسن مراد دست آن حرام زاد و پاک شود و آخر الامر آن حرام زاد در دنیا
آنکه تیری که در آیه تیر بخواند هر از در هر در سرخ و دانه مار آن امام حسن مراد از او پرهیز
برد و او را که بگفت امام حسن مراد و اینچنین گفت و خدا و دوباره بجز از من مبارک وی بپردن آن
دربار این فرج شهید کردند و در محبت شریف وی در قبرستان ایستادند و گفتند که امام حسن مراد
ابو بکر بن علی و عثمان بن علی و علی بن علی در زمین که با ما بود و میخواست که بکشد
بفرمان در حبس گماشتهای بنده که کور است امام حسن بن علی و در هر دو در ولایت و در
در هر طوس مدفون و کشته و ایشان قیاس بن مراد میخواند بود و امام حضرت محمد حقیق را در
وایت کرده اند و بعضی گفته اند که در حقیق نایب شده و بعضی گفته اند که بعد از آن
ابو جعفر شفیق خروج کرد و چندین هزار از آن را بکشتن رسانید و در هر دو ولایت حرام
شهید کردند و تابوت مبارک او را بر شتر بار کردند چو آنکه در حقیق چنین کرده بود و آن شتر
در روی زمین بیکر و در تار و خیت تابوت او بر شتر خوابید و بود و بعضی گفته اند

۱۲۰

و علم سپاه بدر خاندن خویش از دستش کرد و خانه کعبه را آتش زد و ناله اهل بیت خواب
 کرد که صد هزار بار لغت خدا و تقوین ملائکه بریزند بر معاویه و باو ناکافی که این
 کار کرد و چهار کس بودند عبد الله بن زیاد و عمر بن سعد و ناسر بن انس و شیت
 ربیع بن قیس که کوفه بود که لغت خدا و تقوین رسول خدا را برانداخته و کافران
 باد که پشت رسول را کشیدند و میان خود در کمر عدوت بستند تا در آن
 روزی که بر زمین گریه کردند و بر دوش مصطفی و مرتضی دریدند و زمانه
 بر روی فرزندان رسول خاک کشیدند و طبع خود را در آفت بریدند و ای بر این
 پنهان دای بر جهان بسته که آن عزت نبی ای سیدان و ای جهان خاندان
 مصطفی و مرتضی چون شهادت الی دغی دغی برسد نگاه بر اهل بیت مصطفی و مرتضی کنید
 و آنجای ایشان را بجا آورید و آنحضرت ایشان دیده خود را بشکبار سازید
 و آنرا در خانه حضرت امام حسین علیه السلام کرم که بنزد آمد کرد و آن خاندان
 اهل بیت رسول را که بکشتن کشیدند چون نوبت بجهت امام حسین علیه السلام رسید

عزیز

غفلت حضرت امان رسید و از در بر زشتی کان هفت جهان نهاد و ناله و تهلان
 ملکات و تهلان کردند: هرگز نشاید بر دهان کردند: هرگز نشاید از تهلان جهان
 آفریننده زمین زمان: سیدی که چنین جلد بود: از صبیحین سلیم بود
 ای طایفای این روا باشد: آنجا بر زمین چو آب شد: و اهل زمین بیافت شدی
 که بر کبر بسته اند از اهل بیت کی گمانده بود که غضب امام حسین را بشنود که بران
 امام عتدی هر دو جهان آنکس حرب کردند غفلت در میان پرده گیان عصمت
 بر جوانم آنگاه جناب زینب خاتون از حرم بیرون آمد و چونان و دست
 بر سر کوبان و روی خورشان خود را بدست و پای یک حضرت امام حسین علیه السلام
 زد و پشت و کف ای برادر و مردمان و ای پدر و مادر و مظلومان و ای شرافت خرم
 عاصیان و ای شمشیر چشم مصطفی و ای سرور و برین مرتضی و ای چاکر گوشه فاطمه زهرا ما
 غمینیم و ما یکساییم و ما بهیبت رده گانیم و ما داوره از خانه ما نیم تا ما که یکساییم
 و منشارش را که میکشید آنجا حضرت امام حسین علیه السلام غایت خاتون را در کار گرفت

و سروری در او نهاده و گفت ای خواجه مریدان بدان و آگاه باش که ما را تقدیر
کردگار و آن ملک جمیل چنانچه حکم کرده است که ما نیز خود را با پیش جبران
دینی بجزاییم و لب خود را از تشنه که پاره پاره سازیم و این کار بر تن خویش و
و اهل بیت را و هر چه چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
حق سبحانه و تعالی در کلام جمیع فرمایند و هیچ حکم صیبت قائلان و آن الله و آنکه
اهل بیت را و اوج کرد چون خباب امام حسین هم سوار شد و این آیه را خواند
تو کلفت علی الله ان الله یحب المؤمنین و روی بحرب خدا و چون پرده کین
چنین دیدند فریاد و وادها برآوردند و از نادانان اهل بیت ملاکه گفت استمن
بکره در آمدند و میگفتند الفواق نمی بینیم اما راوی گوید که چون مادر اهل بیت
بسیار بارگ امام حسین رسید همان مرکب بگردانید بدینجهت آمد و گفت ای خندان
من وای خراسان من بگزاید تا بیکشت من رضای خدای عزوجل حاصل گردانم و جان
خود را وصل سازم و در پیش خورشید شهادت بچشمم افکند به شریب نواز

چون

از خیمه بیرون آمد و دست و قدم حضرت امام حسین را با بر سر داد و گفت
با امام غلام وای نور دیده مصطفی وای بکر کوش فاطمه زهرا با تو عهد الله از خیمه
آب فریاد میکنند چون امام حسین را از تشنه با این سخن بشنید آب زدید و گردیدید
و فرزند خود را در کنار گرفت و گفت ای امان اگر چه مرا که کار سیه است
فرزند من عبد الله چون او دارد کتاب سیه میداند که برادر زاده محلیان از رزق
اشفت نام میبرد و شایخ نیلخت بدین آن شاه زاده زد و که از شاهی ملک
بیرون آمد و همان سخن تسلیم کرد که الله را تا الله را به ره چون حضرت امام حسین
فرزند خود را کشیده دید از رزق بگریست و گفت لغت الله علی قوم الظالمین بدین بگو
که تیر بر آید و کن بر و القاب الله علیه نفس بدین باند و آنکه امام حسین چنان
مرکب را گردانید و گفت ای شهبانو بختان طفل خود را که از دست خدای عزوجل
شد چون پرده کینان بکشتن شایه را کشید و دیدند فریاد برآوردند و می گفتند
اللهم کل بیت و اهل بیت محمد مصطفی و آل محمد فاطمه زهرا سیه ناله ای و این

زاده و گیتی را در وایت کرد و زمان که بخار بن حبیب الله بن ابی حمید بن تقی
 کرد و کشید و کان امام حسین را در کوفه دما را نشان برادر و چیده هزار کافران
 جان بختیم را بنهید و دوشان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بنهید و کشید
 که زبان مانع از این پست ده بود و توفیق خدای تعالی را بخار بن حبیب الله بن تقی
 و در دو جان حبیب ایشان را بختیم رسانید تا اشت که برادر زاده معبد ازرق
 عیال بود و آن چهارم زاده بنیر سیع پیشا روی بهر بیت نهاد و در کوفه کرده
 رستم از در بالای بندک رویارده عیال بخار بن تقی و طعن شد تا آن زمان
 که یوسف بن یعقوب بن محمد بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از طهماسبان
 مدتی در شام مقیم بود و در کافری میسر چون دید که در آنجا شواله بودن روی بهر بیت
 نهاد و در کوفه پای رستم از اشد و در بالای در بندک رویارده عیال بخار بن تقی
 و همان بجای چون در مدتی که حضرت امام حسین علیه السلام در زمین کرمانه کرده بودند
 و امام زاده علیا لید و گفت الله اکبر تیری بود که نیر من زد الله اسم این قم

بنیر باند چون امام زاده فرمود بود اسم امام بنیر باند تا در زمان که ملک
 شاه غازی که کهن فرزند ملک نیر و در بن شهریار بود ملک شاه غازی را
 چهار فرزند بود ملک شهرت و ملک بهمن و ملک قباد و ملک خسرو و اما در
 دارالمر بر ملک خسرو قرار گرفت و فرموده آن بنیر باند که بنیر باند
 بود و در مدتی که بنیر باند و هر فرزند که کم را بود و در کردن ایشان
 نهادند و هر سال هزار دینار در سرخ از ایشان بستره که ایشان عیال
 داشت ایشان ازرق ملعون بودند که لغت الله بر آن عیال غوطه کار و ایشان
 بنیر باند بنیر باند بن امام حسین بنیر باند بودند و ایشان و حبیب ظلم بودند
 و در بیت بکند و بخت این بود که در مدتی که در شام مقیم بود چون بنیر باند
 امام حسین علیه السلام در کوفه و در زاده کان الله بهر رستم که در کوفه
 امام زین العابدین علیه السلام چهار بود و در همان بخت رستم باند و
 خیر نبوت آمد و بودند و اهل بیت را سرافتمند و شکی که نام وی نوافل

فغان بود آن حرام زاده بخت که خدایا نام زین العابدین را بخشد
 مردی درین لشکر که بود و کس بنمید و همای خید در دست و دست
 و نام او چپ این چو کشتی بود گفت ای حرام زاده پدر و برادران او را چو کشتی
 بزرگواران و از تمام کشید و شرم هم رفت و در سل خلداری که این کوه کچکاه
 را بشکست فریاد برآورد که عمر سعد عیال بمانک بر سپاه فغان زد و اکلین
 گفت دست از اهل بیت باز دارد و هر چه دست آوردید باز دارد و بیدید
 و نام زین العابدین را بنیاد بکاه مرهای مبارک اهل بیت ازین جدا کرد
 از حضرت امام حسین هم و از برادران و فرزندان و برادرزاده کان و عجم زاده
 و از همه اهل بیت بودند و آن سرهای مبارک هیچ و هر بود و نه بره کردند
 و کجانب کوه بر دندان که عبدالله زباید و عیال بفرست تا من دی زند و بریان
 بعضی مردمان کوه کشته اگر امام خود را بپند بستاند امام خود مردن
 و پنداشیعیان در خانه سلیمان میرت جمع شده بودند و هر هر بیت هر

اهل بیت بگریستند و می که سرهای مبارک را کوه کوه و زین العابدین را قصد
 این بود که خانه عبدالله زباید و از هر کسند چون این حکایت بگویند عیال
 زیاده رسید و نمود آن شب سرهای مبارک اهل بیت از شهر مردن
 برآورد و کسب در عمر سعد عیال بر سرهای جوانان را برداشته و منزل راه رفت و
 ازین بر نمیکنند که زین را از لشکر عجم بود و دی بجز سعد که گفت با برادران
 امروز شش ماه است که من در این محلت مانده ام که صلاح نمیدارم بار بار کردن
 که خبر از خانه خود ندارم آنکه چو شخص مرای آن حرام زاده فرمود و گفت ای دلب
 که انعام آوردند و در و نه نمودند آن ملعون سر فرود آورد و گفت با برادران این
 مرهای از برادران یکی لعین و دینار برم و آن نمونان شیر شد و کشته آنکه چو کس
 فرمود تا هر مبارک قاسم بن حسن را کوه کوه و اما بود بدان حرام زاده دادند و آن
 ملعون روی برآورد و در شب عیال و هر شهر و هر که رسیدند می دی از هزاره
 اگر امام کردند و در زوال سپهرش کردند می نامردمان ملعون در کربلا و در کربلا

بریده این جهان بشنید زار از کجاست و کبریا در اندیشه که در میان حق است
 بگوشید و خوش از زبان ائمه خواست آنکه ظاهر بر یک لب نشیند و بی لب
 و زار از کجاست و این بیست و یک روز از زبان بگوید حسن زاده جان
 حسین را بریده جان مادره که در کربلا بود و بزرگوار بود که چشمه جان
 ننهد روی جبروتی که سرشت است خدایه جان مادره گفت ای فرزند
 من چون زاری قیامت را بدین عمر بدست نمی رقی که در آن خود بپذیرم و جابر
 زهر آلودگی از خوار و دوش باریست خود و جابره چون آلودگی حیوانی که در درون کرب
 بگذارم و در کربلا است و دید که بر آن قوم و در هر صحنه است قیامت بگردد و داد
 شمار از آن جهان بنام چهلان بهشت نمودم تا آنکه همان که کرده بگویم که من
 در آن چهلان دست دراز کرده و اما آن ظاهر که گفت ای سید الهام
 که ما میبایم و شما دوست میبایم زنده که شکایت ما را پیش پدرت میبویم و من
 علی مرتضی منبری آنکه ظاهر بدست مبارک خود را نزد دست و پان آن داد و گفت یا

خداوند

بنده ازاد کردم که تو قدم در بهشت نهی چون روز نشانی آن آمد و بگویم که
 امام زاده قاسم را که با به شهادت رساند اما پسر زن را پسری بود و بگوید مادر گفت
 ای جان فرزند امروزی نمی که درخت های نبوت را بریده و دشمنی پیشان را در هم
 شکسته و میوه های او را بکشیده امروز می نمی که سر فرزند زاده محضی و نور دیده را شمشیر
 و یا که حسن از خفا قاسم این سخن را در زمین که با شهادت کردند مبارک و بزرگوار و باری
 که در دوزخ و چکان بانی یکسکه و شرم از خدا و رسول خدا را در دشت خدایه جان
 کند ای و طفل ملعون با و آنکه به زمین گفت ایقره که بخوابی که من بیست و یک روز
 قیامت کنی با شرمت را بر من بعضی که امام زاده قاسم را در میان و هم که از شرم
 می آید که دیگر باره سر فرزند زاده رسول خدا را در میان و هم که از شرم
 مادر تمام را جان در این روز که باید که خواهد زاده کان ای بیست و یک روز
 جان من خدای امام زاده قاسم را چون مادر فرزند این سخن بشنید که در شهادت و سرور
 خود را از آن بگوید که و گفت ای جان مادر از تو نشنود شدم که خدا زاده خوشنود با و آن

اما پسران بر بن بر بن بن محمد بن حسین بن امام بن علی العابدین هم در موضع ارباب
رسید در آنجا که هر روز مردم آنوقت بر نیارت وی آمدی خوار جان
انگوست تیر بر پیشانی زده بودند و آنوقت که داشت می نالید و خجسته
در گذشت امام زاده مصوم بدست آنخانی روی پنهان کرد اما روی گوید که در پناه
ایر اسب موضع بود که او را که می خوانند و امام زاده مصوم در آن گوید می باشد
و در پناه آنکه موضعی بود که حاجت خواهان و طلب خستند روی یک که
سفند روی بدان که نما و در آنوقت که امام زاده پنهان بود که سفندان در آن
موضع پنهان شدند و امام زاده بوقت خدمت مشغول بود و قمارخانه و کوفته در
کوفته این یکشت در آنوقت که سفندان خود را دید گفت سبحان الله و آن
که که امام زاده را پانزده هر دو و شصت و شصت حق شکست شد گفت بزرگوار
نویسمی که من زانسانم امام زاده گفت برو که در خانه تو نشانی افتاده و آن که
سفند زده است و روی نه نما و آن که سفندان کرک شدند و حجب خود را بپوشانند

و مردم در آنجا عجیب و غریب می بسیار دیدند و ملک ستم از آن
نما میخیزد و امید ملک حسنه پاره و وقف کرد و آن شهر را و ملک و چهار روز
و دو و یک روز آنرا که رابعه که سفند و در ولایت ساسان طایفه کوفه و یزد
که آن باغ را می نامان گویند و در ولایت رستم در آن کسری و می که در آن
نم که کینان ده را نیز وقت کرد و این ستم شورش چنانکه ملک فرمودست
برین پسران و آن که وقت امام زاده پسران بر بن بن حسین بن امام بن العابدین
بر بند و حرف می گویند و آنوقت که در آنجا که پسران بر بن بر بن
بن محمد بن حسین بن امام بن علی العابدین هر روز موضع کینه می کردند اما در قمارخانه و
که ملک بزم الموت رود بار داشت و در آن ملک بزم ملک
قبایل ملک بهمن بن ملک کادوس بن ملک کجرو بن ملک و غازی بن
ملک بزم و در آن شهر بار بود و دو ستم از آن خاندان امیرالمؤمنین علی بن محمد
اما مجید بن محمد بن جعفر بن سلیمان بن ابی اسیر بن محمد بن علی بن کبیر در ولایت الموت

رود بار بود و در زمان که اسمعیل بن سید لاری بن برهان بن محمد بن حسین بن
 امام زین العابدین در کوه پادالوت قیام داشت در وطن خستند بخارج
 خود شید که اسمعیل بن سید لاری بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین
 در موضع قیام در وطن خستند بود و همیشه فرزندان و برادران جویدند
 ش برادر اسمعیل و محمود و دود و عوف و سید را و دود و دست و پای ش را
 می بوسیدند مدت یک ماه در خدمت ش برادر کان مشغول بودند بعد از آنکه
 همیشه ش را خود را طاعت می نمودند و در خدمت ش در کشت حبشید و
 بولایت رستم را و چون بشهر رویان رسید و در آنجا رسید که ش ملک
 و طرف گفت که همیشه از طرف و جوانب خبر داری اینجا همیشه از جای خود
 برخواست گفت با ملک دولت تو شد ما باد در خبر است که اسمعیل بن
 سید لاری بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین با یک برادر خود نام در کوه
 پادالوت در موضع قیام در وطن خستند چون ملک این سخن بشنید

نماند

شد و ش ملک فی الفور سید لاری را مال و در بر سر بستید و کرد و صنعت
 ملک از بروی دادند و ملک شرف کس فرستاد و فضل بن یحیی بن حسین
 محمد بن سید قنصاع فرستاد و از بخاند چون قتل یار کا ماندند زمین را بود و داد و صد
 کرد و ملک گفت با فضل در موضع قیام در دو مصروف زاده و فضل می کرد که
 از زمین علی بن سید لاری و محمود و زیارت کن و دست ایشان را بوی
 ایشان را با اقرار نوی من آورد و فضل بخواست و گفت با ملک هر آنجا که من
 ندی ش را برده اسمعیل و محمود با دست فرود آورد و روی برهنه را و در ش برفت
 تا بگوید پای بویست در موضع قیام در میان از آمدن رسول شاه زاده که از معلوم
 کردند و شاه زاده با سیر و آن آمد چون فضل را چشم بر آن زخمیاره و دود و زرق و سلام
 کرد و دست امام زاده را بر بوسید و پیغام را بفرموده امام زاده را روی بولایت
 رستم را و از آن چون موضع رود بار علیا رسیدند ملک از آمدن مصحف زاده خبر کردند
 ملک شرف با محمود پای امام زاده را بر بوسیدند و ملک بفرمود بوسیدنی از زنده

و مال بر امام زاده کان متاگردند و ایشان را با غور و اکرام مشهور و یان آوردند و چون
 مردان و زنان بهای با هم بار آمدند و بر امام زاده با نظاره میکردند اما ملک امام
 زاده باز به الموت بردند شش ماه نگاه داشت و در موی و شوی آوردند و گفت
 که دیات خود را پس فرست و هر چه ازین طلبی که بود هم مرا تقدست که آن چند را
 ده را تسلیم امام زاده بعمل محمود و بایم و ثواب آب انار و آب الصابون را جویم
 بغیر این حاصل کرده باشم نگاه بجمعه مردم جو بستند گفتند یا ملک خدا
 جان نمایی امام زاده با ملک بدن مردان فرست کرد و فرمود خاتم
 پادشاه را و رند و مع شری در میان نهادند و چهار رده و در هر رده یک شیخ
 عبدلبن شیخ حبیب الدین شیخ عزیز الدین شیخ نصر الدین شیخ امان
 بن شیخ جابر انصاری صید الرحمن باین عبارت آفتاب در در کان و
 و جلا و کویان آن دشوستان و زرا را تسلیم ملک کردند و ملک تسلیم
 امام زاده با کرد و امام زاده اما ملک و فرست کرد و دری بالموت نهادند

ملک

ملک بشکر صفار و کبار حضرت امام زاده کان بولایت طالقان در موی
 شکر فتن انگاه ملک دست امام زاده کان بپسید و دو و او کرد و ملک
 بولایت رستم رفت و امام زاده کان فرستند بولایت الموت بموضع
 آفتاب در رسیدند و وطن خستند اما بعمل شکرش فرزند بود بدین بی
 یف اندین ملا دین و ناصر الدین و نظام الدین حب م الدین و عبد الله بن یف
 الدین را و فرستادند بود علی و بایزید و دریات وی بسیار شد با آفتاب حبیبی
 در ملک کان بودند تا در آن زمان که حضرت امام علی نقی می آمد که متوکل علیه السلام فرمود
 و شهید کرد آن ملعون حکم کرد که هر یک از جمعی که بپسند بکشند و بوزارت نظام الدین
 امام زاده رسیدن رسیدند و لب خود را چنان کردند بسیار رسید غنی نب باند
 چون متوکل علیه السلام از کشتن حضرت امام علی نقی با قاتل خود شکر بی انداره جمع کرد
 و روی با طرف و جانب نهادند بر شهر و هر یاری رسیدند و مار از زانو او را میزدند
 و روی چون متوکل بولایت الموت بموضع شکر رسیدند فرود آمدند و عباس بن موسی

رحمن رسیدن و باب بن خلد بن و سید علی قنده خاندان ملعون در کشت
 رود و با موضع شکر بود آن جسم را زاده با موضع علی قنده گفت در کوه پاد در
 موضع آفتاب فخر زدن بمعیل بن پسر سالار بن بریان بن مجنون حسین بن
 امام بن العابدین در موضع آفتاب در وطن جهنم و نهج حج در دست و نه
 چون متوکل ملعون این سخن بشنید و شد خوارست ششپون بر امام زاده کان
 برد و آفریدن مالک شتر را ملوت رود و با موضع کلابا و علی بن خنجر بود
 چون خبر بدیشان رسید همه که ریاضت کردند تا محمد بن عبد الله بن هرون بن
 علی بن مالک شتر که حضرت میرزا بنین مالک شتر را با تمام خوانده بود
 آنگاه محمد روی موضع آفتاب در زمان و امام زاده کان در آید آن محافل
 معلوم کردند چون شاهزاده کان این سخن بشنید و پریان و آن شب
 نب خود را در آب کهنه اند چون روز شد محافل موضع آفتاب در پیش
 و با تمام زاده کان بسیار مجادله کردند و فراموش مردم ترکان و جود و ک

و میان آن پیش آن و تاسست مردم که پاد آمدند و قسم خوردند و روی که موضع آفتاب
 پیشند محافل بنی نیکان که علی قنده گفت آن سیدان چیده دست پاد
 در آن زمان سادات آفتاب در موضع آفتاب بودند و در آن محل از سخن کتاب
 از جهت پیغمبر سال که رسیدند و با تمام معلوم شود و این حکایت همچو آنکه
 قدیم که حضرت امام حسن صادق علیه السلام را در خواب آورده که چون نمک را بر آب
 فرستاد و حکم کرد که در آن راه را بر آورده چون نام با طرف و جانب رسید و گریه
 طمان خود کرد و اندام را بر کسیر حسین بن امام بن العابدین بر آید و فرزند آن در شهر
 تریز شد که در باقی فرزند آن روی در غربت نهادند و با علی که در مالک و محفل در
 شهر تریز و با بیت شریفان افشا و اندامی که برین راه را هم حسین بن امام بن العابدین در
 ده شهر زیدان حبس شده پس رسید که عجلانده یک امام زاده کان در شام و او
 و گفت ای پادشاه زاده منزل من چکار آمدی که عجلانده پس یک شمشیر حکم بر
 پیش روی که از زود و او را بشنید که آما ملک و محفل از شریفان روی و با بیت و از طرف

اما ملک شاه غازی علیه السلام را در بخت و قاسم ثانی از شیرین آورد اما ملک
شاه غازی قاسم ثانی را بسیار کرامت داشت تا زمانی که حاج بن ایوب علیه السلام فرج
کرد و قلعه دلا را فتح کرد و چون ولایت سی رسید از دلا و اتم خبری پرسید
ابوهریر علیه السلام از شیخ بری بود و حاج گفت که در ولایت شیرین حاجت
دو کند که فرزند زده حضرت امام حسن ثانی در پیش پادشاه است چون حاج
علیه السلام این سخن بشنید و شد و مخالفان همه یکبار در وی ولایت شیرین نهادند
چون تبریک قلعه رسید دیوکان از آمدن مخالفان معلوم کردند و بیجا دلا سپار
کردند و بسیار مخالفان را بچشم زخم رسیدند بعد مخالفان زیاده شدند چندی از دیوکان
را کشید کردند و قاسم ثانی از دست دیوکان بازماندند و دلا را کشید کردند و چون مخالفان
باز گشتند دیوکان قاسم را موضع دلا علیا بردند و چون گفتند که رفتی کشیدند مبارک پدر
قاسم بن حسین در دلا از دلا و که حب نبرد و حب آورد و که قاسم را در دلا بردند
نهادند تا علم و فضل را معلوم شود و در اولاد صاحب امام حسن اما در

[illegible]

وفاقیہ

فما انان قسم ياد کرد و در انجا که ده ورستاق پيشه سيست در بستان
خلفای بنی عباس از ان بن سيدان دست ياد شدند و در ان زمان بسيادت
ايشان محقق نما تا فضل بن زيد بن حضرت امام حسن مودر زمان عبد الملک مروان
عليه السلام روی بولایت سپرد و از نواد و خود فرزندان و عجب وی نمیشند
چون بشهر مغان سيست فضل ياد و فرزند و کبر عبد الملکی و عبد العالی و در مغان
شد که در زمانه عبد العالی و عبد القاضی شيرين و در سيست و در ان زمانه در بستان
ايشان بسيار شد با نقاب جنیني ان عبد اللطيف بن فضل بن زيد بن حضرت امام
حسن مودری بولایت تهران را بدنه و در ورستاق و در مغان خست در بستان و بسيار شد
با نقاب جنیني انو حاسب بن فضل بن زيد بن امام حسن مودر که ياد فرزند و در مغان
در بستان شد که در زمانه بن حن بن حضرت امام حسن مودر و در مغان بن شيرين در مغان
او بن شيرين خيال بن شد که در زمانه امام حسن مودر بولایت مغان شد و در مغان
بر بستان قلعه سيست ايشان را شد که در زمانه امام حسن مودر و در مغان بولایت شيرين

شیرازی که سبب این مصیبت و مریضی که در پیش آورده بود من بودم که این
 را بزرگ کردم و من این معاد و علی بن ابی طالب را در میان خودم
 و علی بن ابی طالب را که در میان من و علی بن ابی طالب بودم که در میان
 در کوفت که گفت ای صاحب این سر خود را بیا من پیش تو بیا که من پیش تو بیا
 خود را بیا من من نهاد و خواب رفت بر سر مبارک نام حسین را دیدم که بر پشت زین
 نهاد و بود و چون حق ارباب در کشت بکار دیدم که خود را بدار پرده که این حضرت
 نام حسین را بر آنده که سر مبارک نام حسین را از منی برخواست و بر آن پشت بقدر
 چهار انگشت بایستاد و نام را بر کف دست گفت اللهم هذا اولادنا و هراقتنا و هراقتنا
 چون آن بدیدم که گریه کار کردم و جگر را چاک کردم و با از غمت گفتم که ای مظلومان
 و محزونان بشمار چهره داده است که گریه کار کرد و داد داد که حضرت امام حسین را
 و مریضی نه دست فاطمه و در پیش دو سال است و جناب امام حسین را در اینست
 دوست داشتی و حال یکو که بدیدم که گریه کار کرد و داد داد که حضرت امام حسین را

فریاد آورد و من چنانکه بزرگوار بودم که در میان من بودم که این
 ایستاده بود که گریه کار کرد و داد داد که حضرت امام حسین را
 رو بزرگوار کرد و گفت ای سر معاد و من حق تو چه بدیدم که خود را
 کردی که تنهایی را از در میان که با سر خود را بدار پرده که این را اسیر کردید و
 خازن را عارت کردید و من در پشت زین و در زین که در خاک
 ندانست که گفت ای صاحب این سر خود را بیا من پیش تو بیا که من پیش تو بیا
 من کرد و دست و داد من از محافلان بایستاد چون بزرگوار بود که حضرت
 امام حسین را این سخن بشنید زنده نام دی فست و ده انگشت بزرگوار بود که سر مبارک
 حضرت امام حسین را بوسی پرده که این بزرگوار بود که این را چشم بدیدم که سر مبارک
 امام معصوم فست و گریه کار کرد و داد داد که حضرت امام حسین را
 خیار را در زنده نگاه داشت چشم بزرگوار بود که حضرت امام حسین را فاطمه و محمد و
 سر مبارک بدیدم که گریه کار کرد و داد داد که حضرت امام حسین را

مکتوبہ

تا رسد و بشنود اگر گفتند تا رسیدیم معاویه علیه السلام و عمر بن الخطاب و مروان و خالد بن ولید
تا بنی حنیف در خانقاهان از چشم بزرگت در کوه لبنان رفتم بود و چون
خبر یافتند تا رسید که مسیح بنی از خواب که از کجا و نزد علی علیه السلام قاضی بود یک
فرستاد و گفت مقصود من آنست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را از زندان
خلاص کنم و تو هم زاری را سلطت و پادشاهی گفتی و یزید ملعون رسولی در پیش
فرستاد و تو هم خود و عهد مکر و دغا کجا و فرمود تا حضرت امام زین العابدین علیه السلام را
چون که سیران بنی در قوفی بسته شد مسیح و محمد زید و تمام بزرگان و
امیران و سران چون که استقبال نهاده کلان میرون فرستند و هر یک سپاه و عقرب
مسیح گرفت چون بنزدیک حجاب امام زین العابدین علیه السلام رسیدند کجا که
و همچنان زید و تمامی سپاه و پادشاه شدند و در پای بر زمین شدند و دست و پای امام
زین العابدین علیه السلام را بوسیدند و خاک حسرت بر رخسار کردند و نام حضرت امام زین
علیه السلام را از زبانشان فرستند و فریاد و داد و آواز کردند و فرمودند و زاری گفتند که

ایجان پدر تو شمع و ما که کله شمع آن سحر مبارک بر روی خود مالیده اند که بجان
 بحق تسلیم گردانند و ما را چون چون پروه کن ایجان دیدند مهر بر ما
 چاک گردند و روی می کشیدند و بویا کنند و نوره زاری آغاز کردند و تا در جهان آوردند
 اند که حضرت امام زین العابدین هم فرموده است در بیداری و بیدار کردن در کوهستان
 در بیدار کردن آن سبب قطع غریزی را که انداخته بود و در کار کشیده کان ایجان
 بر آورد و خبر تخمین زمین حضرت امام حسن را رسید که جمع کرد و روی بدین جهان افتاد
 نهاد چون به حبیب رسید تا آمدن محسن زمین سبب را بفرمود چون سبب این
 خبر شنیدند و شد آنکه سبب با جوی سپاه به بقیع محسن زمین فرستند چون
 سبب بر دیک محسن زمین رسید آنکه سبب پیاده شد و جوی سپاه پیاده شد
 و دست و پای محسن زمین را میسیدند سبب و بر باغزار و اگر نام نزل خود آورد و
 در گذشت که در ما را در جهان افتاد بر آوردند و بعد از آن روی به شمع نهادند و دست
 دو ما شد و شمع را غراب کرد و تمام سپاه و شمع را بقیع سبب نیند و سر

باری

نام و شمع را گرفتند تا بیدار می ماند و بیدار می ماند و بیدار می ماند و بیدار می ماند

شمع و شمع و شمع و شمع

شمع و شمع و شمع و شمع

شمع و شمع و شمع و شمع

شمع و شمع و شمع و شمع

شمع و شمع و شمع و شمع

شمع و شمع و شمع و شمع

شمع و شمع و شمع و شمع

شمع و شمع و شمع و شمع

شمع و شمع و شمع و شمع

شمع و شمع و شمع و شمع

این که بدو تو شیء را که در کتب است آن سبب را که بر روی خود مالد تا آنکه بجا
 بختی که در آن است و آنرا که در جوت چون پروه که آن آنچنان دیدند هر چه بر ما
 چاک کرد و دوروی میخاستند و میخواستند و دوروی میخواستند و دوروی میخواستند
 اند که حضرت امام زین العابدین هم مفود و درین یزید علیه السلام در که بستان
 درین بود و زمان سبب قضا و خرافی و عوالت و خروج کرد و دمار کشنده که آن بخت
 بر آورد و خبر محمد زین حضرت امام حسن رسید که جمع کرد و دوروی بدین حال
 نهاد چون بخت رسید آنرا آمدن محمد زین سبب را که درین چون سبب این
 خبر بشنیدند و انداختند سبب با هم سپاه بقتال محمد زین فرستند چون
 سبب بر دیک محمد زین رسید آن سبب سپاه پادشاه و هم سپاه پادشاه
 دوست و پای محمد زین را میسیدند سبب و بر باغ و از اگر نام نزل خود آورد و
 در کشت که دمار از خانان بر آوردند و بعد از آن روی به شمشیر نهادند و
 دوماه شد و شمشیر غروب کرد و تمام سپاه و شمشیر بقتل رسانیدند و سر

کاشی

تا سر و شمشیر گرفتند تا زین العابدین علیه السلام و شمشیر خاص و مروان و خالد بن
 تا قتی چند از خانان از چشم سبب زین العابدین در که بستان رفته بود چون
 خبر ایشان رسید که سبب شمشیر غروب کرد و آنجا یزید علیه السلام قاضی بود که
 فرستاد و گفت مقصود من آن است که حضرت امام زین العابدین را از زندان
 خلاص کرد و نام زین العابدین را بر سر و پادشاهی القاضی یزید علیه السلام روی در شمشیر
 فرستاد و قضا و خرافی و عوالت و خروج کرد و دمار کشنده که آن بخت

جمله
 بستان
 سبب
 و محمد زین
 زین العابدین

و محمد زین العابدین علیه السلام
 و سبب را که درین چون سبب این
 خبر بشنیدند و انداختند سبب با هم سپاه بقتال محمد زین فرستند چون
 سبب بر دیک محمد زین رسید آن سبب سپاه پادشاه و هم سپاه پادشاه
 دوست و پای محمد زین را میسیدند سبب و بر باغ و از اگر نام نزل خود آورد و
 در کشت که دمار از خانان بر آوردند و بعد از آن روی به شمشیر نهادند و
 دوماه شد و شمشیر غروب کرد و تمام سپاه و شمشیر بقتل رسانیدند و سر

این کلی هم را در آن سبب فرستاد و دوماه و دوماه و دوروی میخواستند و دوروی میخواستند

ان امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مجلسی که فرمود تا محمد بن العابدین را نزد فرزند خود بدین
 اسمی بقی و قتی و مکرری تا بدین نام زید العابدین بخواند و فرزند خود بدین اسم
 بخواند و غنیم و حیدر و قحطه و مالک تا علی بن زین العابدین را بخواند و فرزند
 خود بدین اسم بخواند و ظاهر و پسر و غنی و صالح را بخواند و فرزند خود بدین
 اسم بخواند و فرزند خود بدین اسم بخواند و فرزند خود بدین اسم بخواند

اما حسن بن امام زين العابدين عرا چهار فرزند بود دين اسمي احمد و نسيبت و عابد و ناموسي بن امام زين العابدين عرا چهار فرزند بود دين اسمي شيبث و اسحاق و اسمعيل و ايوب و يوسف و هارون و قاسم و جعفر و ادرهم اما از حسن بن امام زين العابدين عرا هشت فرزند بود بزرگوار و كوثر و حوت و نوح و لوط و هاشم و محمد ششم اما از حسن بن امام زين العابدين عرا ده فرزند بود دين اسمي قتيبه و عمار و وهاب و محمد شمس و خضر و الياس و عيسى و هارون اما بازي ابن امام زين العابدين عرا شمس فرزند بود دين اسمي محمد بن جعفر بن احمد

الشيخ حماد بن محمد بن الحسن بن الحسين

راجه مار فرزند بودین اسمی طب و جاسر و فضل و حارث نامی کهن
 عس بن امام بن العابدین علی پنج فرزند بودین اسمی طاهر و منیر و یوسف و یونس
 و محمد و یحیی بن زید امام بن العابدین نام شش فرزند بودین اسمی الکلی و

و جعید و قوام الدین و قطب الدین و رحی الدین و سیف الدین امان بن زید
 بن امام زین العابدین هم زاده فرزند بود علی و موسی امان بن زید بن امام زین العابدین
 زاده فرزند بود سیف الله و کتاب الله و علی الله و حسن الله و حجت الله و الله
 و خاتم الله و پیر الله و نعمت الله و جعید بن زید بن امام زین العابدین هم زاده
 بود و جعید و جعید و جعید امان بن زید بن امام زین العابدین هم زاده فرزند بود
 و لطف الله و عین الله و جعید و الله امان ملک بن زید بن امام زین العابدین هم زاده
 و فرزند بود عین الدین و مهین الدین اناطیب بن علی بن امام زین العابدین
 زاده فرزند بود ابو جعفر و ابو تراب و ابو سعید اناطیب بن علی بن امام زین العابدین
 هم زاده فرزند بود جعفر و سلیمان و حیا یا اناطیب بن جعید بن امام زین العابدین
 هم زاده فرزند بود ابو یوسف و کریم و یاسر و یاسر و یاسر و یاسر و یاسر
 و فرزند بود اناطیب بن امام زین العابدین هم زاده فرزند بود اناطیب
 و فضل و محرم و ساسان و یاسر و یاسر و یاسر و یاسر و یاسر و یاسر

یاسر بن امام زین العابدین هم زاده فرزند بود مالک و سلیمان و کریم و یاسر
 فرزند بود زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید
 که حضرت امام محمد باقر هم زاده فرزند بود و زید و زید و زید و زید و زید
 روی با طرف و چنانچه زاده اجماع و علی و علی و علی و علی و علی و علی و علی
 روی بولایت مدینه زاده اناطیب و جعید و موسی و اناطیب و زید و موسی و اناطیب
 با اناطیب و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید
 زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید
 بعضی شمشیر و بعضی تبر و بعضی نیزه و بعضی چاقو و بعضی نیزه و بعضی نیزه
 کرده اناطیب بن زید بن امام زین العابدین هم زاده فرزند بود و زید و زید
 بلاغ اناطیب و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید
 موضع بهر که او پیش از آمدن کرد اناطیب و جعید و زید و زید و زید و زید
 اناطیب و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید

نهادند اما شیر و شیر و میس و صابون را در شراب قرمز که گوشت میزدند اما طبیب و خا بر توباع
 حبل رود در موضع کجاک میزدند که گوشت را جمعین اما هم بنی العابدین هم در ولایت
 س و خ طاع در موضع خوان میزدند که گوشت را جمعین اما هم بنی العابدین هم در ولایت
 بلال و زما زندان نهادند چون موضع مولا که رسیدند لم و لا هم را میزدند که گوشت را جمعین و
 و کشف در زندان در محل زانان میزدند و در محل نخست در زیارت ایشان
 بسیار شد با قاضی حنیف و یعقوب و سلام در ولایت سواد میزدند و در محل نخست
 در زیارت ایشان بسیار شد با قاضی حنیف اما فرزندان حسن بن امام بنی العابدین و یو یو است
 در وین میزدند و در احمد و غمت و همت و عابد در شراب و پل میزدند که گوشت را جمعین بنی اما
 بنی العابدین هم در کرکه پایس و خ طاع یکبار میزدند که گوشت را جمعین اما فرزندان بنی حنیف است
 اما هم بنی العابدین هم احقاق و کبیل و دیوب و پل و پل و قاضی و در ولایت
 یاروی و با همت و دیوب و پل و در موضع کونک و میزدند که گوشت را جمعین و
 احقاق در موضع میان میزدند که گوشت را جمعین و قاضی و در موضع اردو س مان

نهادند

میزدند که گوشت را جمعین اما هم بنی العابدین هم ولایت سواد میزدند که گوشت را جمعین
 و غیره و سواد در موضع خوان میزدند که گوشت را جمعین اما هم بنی العابدین هم در ولایت
 میزدند که گوشت را جمعین اما هم بنی العابدین هم در ولایت
 و کبیل و دیوب و پل و قاضی و در ولایت
 یاروی و با همت و دیوب و پل و در موضع کونک و میزدند که گوشت را جمعین و
 احقاق در موضع میان میزدند که گوشت را جمعین و قاضی و در موضع اردو س مان

از هر دوی بولایت ری و نها چون در موضع غم اباد رسیدند که در آن
بویان خبر یافتند بسیار مجادله کردند و از آن زمان بختیاریان را که در آنجا عساکر بسیار
همیشه پیاده خان نام در بعد و دوی بولایت ری و نها چون موضع
چهاران رسیدند ایشان را شهید کردند و از آنجا عبید و عواد آمدند و در میان ایشان بکشتار
شهید کردند از فرزندان عبید بن جعفر بن نوح بن عقیل بن بادی بن خضر نام بن
العبید بن نهضم و حمزه و دلمان و عثمان کنعان و یوسف و عقیل و داود و حنظل
و کامل از هر دوی بولایت ری و نها چون بولایت شهر بار رسیدند بخوار
در عقب در آنجا و بالا نهادن مجادله بسیار کردند از آنرا تا قسم و حمزه و داود
و از دوی بولایت شهر بار شهید کردند از آن زمان و یوسف و داود و دوی بولایت شهر بار
دوی بولایت بخوار و عقیل در تن بکشتار شهید شدند و داود و در موضع که کلا شهید
شدند در موضع که در شهید کردند از آنجا و کامل و دوی بولایت ری و نها و دلمان
خمسند و فرات بن شهید شدند از آن زمان عقیل بن نوح بن عقیل

دکتر محمد علی دانا

بن دای بن امام بن العابدین محمد بن حسن در زمان تنگش طعن روی بولات
گرفتند و چون بکشتن رسیدند پیری بسیار بد و غایب و صالح بود و او چهل هزار مرید
کامل داشت و نام وی شیخ حسین شیخ صالح الدین شیخ حماد الدین شیخ ابی
بن شیخ او هم بن شیخ یعقوب بن شیخ نسیب وی که در خدمت محمد مصطفی
بود امام حسن در کربلا حجت در پیست اما بن جعفر بن محمد بن عقیل بن دای بن امام
بن العابدین و دست شیخ مسیح الله و او غریبه شد مدت چهار سال بابت کشیده
و خدمت کرد امام زین الدین ابراهیم بن داود و بن علی بن امام محمد بن ابراهیم و در آخری بود و
حق بن نام دهده محمد در روز دنا محمد از سر زند بود بن ابی قاسم و امام الدین و صالح
الدین اما محمد همیشه بکشته ایست و مشغول بود تا چهار و هجتم ماه خدمت و دست ششم
در همان المبارک شش پخته شد از حضرت باری در رسید و گفت یا سید محمد تو خوش و
از این حب العابدین بن تو خوش ماند و لب جریبش در بر کربلا شد و کشته شد
از حضرت امام حسن العسکری سید محمد بن قاسم بن سید محمد بن سید جعفر بن سید

فوج ابن سید عقیل ابن سید نادی بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام
حسین و علی در ولایت عربستان ماندند و زیارت ایشان بسیار شد و ثواب
کما فی الله علیه الرحمن و علی علیه السلام و علی علیه السلام و علی علیه السلام
تبریز نما و ایشان را شهادت کرد و آن فرزندان عجب الواس بن جعفر بن عقیل بن نادی بن
امام زین العابدین علیه السلام و عیسی بن محمد و الله علیه و علی علیه السلام و علی علیه السلام
نما و ایشان را شهادت کرد و آن فرزندان روح الله بن عبد الواس بن قاسم بن جعفر بن
بن جعفر بن روح بن عقیل بن نادی بن امام زین العابدین علیه السلام و علی علیه السلام و علی علیه السلام
از کربلا و ولایت خاندن خود را شهادت کرد و آن فرزندان کن الیقین بن نو
روح بن عبد الواس بن قاسم بن جعفر بن روح بن عقیل بن نادی بن
امام زین العابدین علیه السلام و علی علیه السلام و علی علیه السلام و علی علیه السلام
تقی علیه السلام و علی علیه السلام و علی علیه السلام و علی علیه السلام
ایشان بسیار شد و ثواب عظیمی یافتی ایشان نیز از دست تو گشت و با تو بود

و آن کس که بپوشان کند نام شهادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام
فصل در احسان و احسان
آنکه در خیر است و در ده که بعد از وفات حضرت امام زین العابدین علیه السلام حج بن یوسف
علیه السلام فرمود کرد و قصد ولا و آنکه کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز
و زمان آنکه بود و آنکه کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز
که بعد از وفات روح بن یوسف بن روح و دوستان ایشان را شهادت علی و آنکه کرد
محل که حج بن یوسف علیه السلام بر ولا و آنکه شهادت کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز
ساده بود و آنکه کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز
خود بود و ده روز و آنکه کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز
محل در خانه رفت و باران خوب گرفت ای حور است امروز نور دیده مصطفی علیه السلام
مرتضی و علی علیه السلام و علی علیه السلام و علی علیه السلام و علی علیه السلام
شاهزاده محمد و آنکه کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز و آنکه کرد و ده روز

ش و زده بارن مخلص گفت که این که بر داری ای کبیر است آنجا چکایت
 جمیل باشد از گفته شد که هر روز بخانه می آید و می بیند که در وقت
 او چیت آنجا و زن مخلص از خانه بیرون آمد و گفت یا جمیل بری بود یا دور
 بر آوردی آنجا و جمیل پرسید که گفت بری آنکه امروزه روز است که من از خانه
 شامی آمدم و می بینم که شما بکر بر داری شغول شده ای چون که من می بینم و دوست
 خاندان من است محمد مصطفی و علی مرتضی بودم و دیگر آنکه دل خوشمان نیست که
 است چون کار بدین که بر داری می بینم من خا هر است که یکی را دلا امر از خانه
 و شما را که بر داری از آن است اما مرا نمی آید که اگر اولاد آمد که این در دنیا
 و خوارند یا پادشاهان و بزرگان خرد و در غلغله و ما و محمد مصطفی و علی مرتضی
 در دست ایشان نخواهد بود و دوی بر آنکه که در وقت ایشان بجا نیاید و در دست
 شرکشان نشوند و دوی قیامت در پیش خدای محمد مصطفی و علی مرتضی نشسته باشند اما
 مرا امرای و مصلحتی درگاه شهادت چون زن مخلص این سخن بشنید گفت یا جمیل که دلت

علی مرتضی

آنجا و جمیل پرسید که گفت من شنیدم که شاه زاده محمد باقر در خانه شهادت و
 مقصود من آنست که جمال جهان آرای مبارک ش هزاره محمد باقر را بر داری و من مخلص
 گفت که من می بینم شما را نیز و یک امام محمد تقی بر دم دشمنان از خانه را آشکار
 کنی و منی عالم این حال خبر دار شوند و بجز این بویف می آید از این کار که شوند
 شاه زاده محمد تقی را از آنکه ببرد و مخلص این احوال خبر دار کرد و مخلص بویف
 آمد چون جمیل پرسید که چشم بر روی مخلص داشت و برخواست و سلام کرد و دست و پای
 مخلص را بوسه داد و که بر داری آنکار که آنجا و مخلص فرمود تا مصطفی و علی مرتضی
 بجز قسم نیاورند که این کار آشکار نگرداند و او را اموی ش هزاره محمد تقی بر دم
 جمیل را نظر بر جمال آن آرای مخلص امام محمد باقر را سلام کرد و دست و پای
 حضرت را بوسه داد و بسیار بگریست و روی مخلص را دید و با شوهر خود گفت که من امروز
 چندان شوق و میل کردم تا امام محمد تقی بر دم را دیدم و بویف را سلام زاده این سخن شنید
 شد و چون روز شد مصطفی را زاده در نزد حق رفت و گفت یا آنجا که امام محمد تقی

دارم اگر آرد آنی بجزت غرضی بگویم آنکه بگویم گفت اگر از این بگویم آن
 نرا مال خود آرد آنم و از مال و مایه رخ می گردانم و از آن کم و خلیفه بعد از کم
 و یکی بصره بود هم آنکه بصره ام زاده گفت یا امیر الان خطا را می نویسی و یکی بصره
 بن ده و حکم کن خلیفه بعد از بصره چون حاجت این سخن بشنید و بشنید نمود و بگو
 نوشتند و خبر دادند و بدست معقل ام زاده و او را آنکه معقل ام زاده گفت که
 در بعد از مرگیت نام وی خلیفه پادشاه و در زمانه آن اقدار است بشنید و بگو
 در خانه بخت است و آن کوک ده که در زمانه آن حضرت نام بن العاصی
 و حال مدت و سال است که در خانه بخت است در زمانه آن حضرت
 چون حاجت این سخن بشنید و بشنید نمود و بگو در زمانه آن حضرت که در آنکه
 حاجت این بصره که سوی بصره است و گفت که زاده محمد پسر امیر انور
 من آرد که من و برادر بصره است کم آنکه بصره حاجت این سخن بشنید و بگو
 و گفت بصره است که بصره در حق و بگو که زاده آنکه اگر من بشنید و بگو

مخالفان و هم و برادر بصره از غلبه بشنیدند و بگو است من و بصره حضرت
 محمد مصطفی و علی و فاطمه و زهرا و امیر انور گفت و زاده از بصره است و گفت در زمانه آنکه
 شاه زاده محمد پسر امیر انور است حاجت این بصره است و بصره و بصره و بصره
 نسل امیر انور از زمین منقطع شود و بگو است که امیر انور است و بصره و بصره
 که زاده شد آنکه بصره فرزند خود را طلب کرد و گفت ای فرزند من بصره بگو
 بصره است که گفت ای جان پدر غلام را جان در محراب بگو که زاده زاده کان وی
 بصره است بصره و حال آنکه زاده زاده کان بصره است که زاده زاده غلام را جان
 بگو که زاده زاده جان من بصره است زاده محمد پسر امیر انور است و بصره و بصره
 بشنید و بشنید گفت ای فرزند جان و آگاه باش که این دنیا چاه است و
 بگو که زاده زاده کان و زاده زاده کان و بصره است که زاده زاده کان و بصره
 من سبحان و تعالی دنیا را بدوستی بصره است بصره است از دنیا است بصره و
 بصره است از دنیا است بصره است بصره است بصره است بصره است بصره است

دو بار بر یکباری نموده بر تن مبارک وی نود و او را شهادت کرد و حضرت امام حسن علیه السلام
بریه انگس داده و گفتا دو پاره جگر از تن مبارک وی بیرون آمد و بر او شهادت کرد
و حضرت امام حسین را با دو لاله و دو صحاب در زمین گردانید تا شش بار بجان بجان را
شهادت کرد و این دنیا باین دنیا فرستاد و با ما چه خواهد کرد دنیا که بقول مصطفی مرده است
نشد بکسیت هر چه دنیا داشت آنکه مخلص دست فرزند خود گرفت و توکل بر خود کرد
و آن زمان انصاف انصاف توکل بماند و فرزند خود را بر تریح علی بن ابی طالب و گفت
این فرزند نیست حضرت امام زین العابدین چون حاجت بن یوسف علی بن ابی طالب
شد و فرمود تا کوکب چاره از میان بار و گرفتند و چهار کرد و یواز بر روی بنا
کرد و مخلص با دیده گریان روی بنهاد و گفت اللهم معبود ابد را که تو شکر که بکسیت
ابلیس بر من رسیده و محمده و المنه که فرزند من نیز بر دستها دست رسیده این
بگفت و بسا بکسیت تا بدر خانه رسید گفت ای عورت بدر که فرزند خود را در پیش
زاده و محمد قدیم تر و حق معون بر دم بدن کوکب چاره مخلص کرد و فرمود تا و برادران

بدر که

بار و کل گرفتند و چهار کرد و یواز بر سه وی بنا کرد و چون من مخلص
این سخن بشنید آب زوده بگردانید و گفت نیز جان من و فرزند من
من بکسیت سرشته زوده و محمد قدیم با دو بر روی آسمان کرد و گفت اللهم
بدر که تو شکر که بکسیت او را مصطفی و مرقی بر من رسید این بگفت و بسا بک
بست و گفت یا فاطمه زهرا تو شهادت حال من بشکر که من رسیده
که تو و او را و تو رسیده بود آنکه مخلص گفت ای عورت بدر که توکل بر خدا کن
سر که خدا یا در میان است آنکه زن مخلص طعام زین را انداخته کرد و بسا بک
محمد بر دست نهاده و دست چپین بود که بر سر مخلص طعام خورد و چپین
جناب محمد با قدم بر مخلص را برادر نهاده بود فرمود برادر من را علی بن ابی طالب
خورد مخلص گفت شما زاده بر کوه شام طعام نهادی که رسید که طارم شما را بدر کرده
اند تا دستش روز دیگر خواهد شد زاده فرمود تا آنکه او را ایمین طعام خورد
آنکه مخلص گفت پاش زاده بر کوه را بدان که محمد علیه که شما را بدر رفت و بشوید

گفت که شاه را و محمد باقر را در خانه محب دیدم آنجا هفتاد و یک
 جی جن بودی رفت و گفت که مدت دوازده است که شاه را و محمد باقر
 را حضرت امام بن العباس را در خانه محب دیدم آنجا هفتاد و یک
 بوی کن فرستاد و گفت که حضرت امام باقر را در خانه محب دیدم آنجا
 هفتاد و یک جی جن دیدم که در خانه محب دیدم آنجا هفتاد و یک
 و جی جن دیدم که در خانه محب دیدم آنجا هفتاد و یک
 و چهار روز دیوار بر سر وی نهادند که هزار جان کن بقتی تو با آنکه هشت نفر در خانه
 فریاد و دوا و دوا بر او زد و گفت ایضا ملک با دشمنان توانی ظلم را نهایی که ظلم در حق ما
 ما که کنان بگفت و در از در بر بست تا نازش در رسید ملک و همان در گفت چون
 آواز گوش غلبه سی قلم بر جوبست و در گوش و فرزند خود را زنده دید از جوی مرخود
 بجهت زنده و گفت ایضا بدگاه تو نگری ایضا بدگاه تو نگری ایضا بدگاه تو نگری ایضا بدگاه تو نگری
 جان پدر خود بازگو تا بر کن ظاهر شود و هرگز زنده نشده است ایضا بدگاه تو نگری ایضا بدگاه تو نگری

محل که خاندان مراد در میان بار و دهنه و دماگاه دیدم که مردی از آسمان پائین آمد و گفت که ایضا بدگاه تو نگری
 مرگش افتاد و هر دو دست مبارک خود را بر سر من سپردن من زیر دست وی
 دست و دست بر روی آن آدم تا اینکه خاندان مراد بر سر من سپردن من زیر دست وی
 زار و آن قاتل کفر آن شجره خدا پرستم بعضی حسبه که از حضرت مراد بن محمد بن علی بن
 به طالب مراد در میان آن بار و دهنه و دماگاه دیدم که مردی از آسمان پائین آمد و گفت که ایضا بدگاه تو نگری
 انفس الف سلام مریدانه از حضرت تقی علی علیه السلام بگفت ایضا بدگاه تو نگری
 پاک صدها رحمت خدا تو با کن از تو شنو و شنم که در رسول خدا از تو شنو و شنم
 که خود ای روح قیامت پا تو قدم در جهنم نهیم و بداند یاری کن که یاری تو نمود و اگر چه
 تو فرزند خود را بعضی فرزند من بدان خاندان دودی و برادر بریان بار و دهنه و دماگاه
 فریاد شد و در وی نهی بسیار شوند با طالب تو که چون شت هر دو آن فرزند
 بود و طالب تو که با آنکه پدر غلبه بگفت که دوستی حضرت مراد بن محمد بن علی بن
 به طالب مراد و دودی حسنه است که در دنیا و آخرت زیادتی ندارد و هر که بر او دلالت

روی بولایت ابرقوه نهادند خانیقه کشیدند با امام زاده کان مجاور کردند
 خواجه آقاجان چارتن در موضع شهر بر توپ کشیدند و ناما فرزندان ابوطالب بن امام
 محمد تقی بن علی بن موسی و کسندر و طغر و صاحب و حیدر و خاور
 و ابوزر و انور و دروایت حیدر روی بولایت از رنگ و ملائین نهادند چون
 بشهر ملائین رسیدند پش را کشیدند و ناما فرزندان حسن بن امام محمد با و علی و محمدم
 و و نعلی و سب و محمد و قاسم و شعیب از بعد روی بولایت می و نه چون
 بشهر یار رسیدند که کان منسین خیزیدند و بسیار جدا و با امام زاده کان کردند
 و انبال و شعیب در موضع و ملائین کشیدند و ناما قاسم از دروایت شهر یار در موضع
 درک کشیدند و ناما علی و محمدم و محمد از شهر یار روی بولایت می نهادند معصوم بن
 حسن بن امام محمد با و علی و طایفه کوسوران در موضع بر یاکت کشیدند و ناما علی بن
 حسن بن امام محمد با و علی و در توپ کشیدند در موضع انجلیک کشیدند و ناما محمد بن ابوطالب
 بن امام محمد با و علی از روی بولایت خربان نهادند چون بشهر راه رسیدند

در امانت

و بر کشیدند و ناما فرزندان ابراهیم بن حسن بن امام محمد با و علی و حسین و مطلب و
 محمد از بعد روی بولایت شهر زنده و در شهر زنده رسیدند و طین کشیدند
 در یات ایشان بسیار شد با نقاب حسنی ناما فرزندان محمود بن عبد الله بن
 امام محمد با و علی و طغر و کسندر و حیدر و حمان و بارون و اوهم و موسی و خا لدر که
 روی بولایت و در خرب و نه چون بولایت ساف و بلاغ رفت و نه خرب و نه
 از خا هر و طغر دروایت طالقان موضع کز در رفت و نه و طین کشیدند در یات
 ایشان بسیار شد با نقاب حسنی ناما کسندر و حمان دروایت ساف و بلاغ
 در موضع متقوا رفت و نه و طین کشیدند در یات پش بن بسیار شد با نقاب
 حسنی ناما بارون و اوهم در موضع سولقان رفت و نه و طین کشیدند در یات پش
 بسیار شد با نقاب حسنی ناما موسی و خا لدر دروایت کسندر در موضع زاده و نه
 و نه و طین کشیدند در یات پش بن بسیار شد با نقاب حسنی ناما فرزندان
 اسمعیل بن محمود بن عبد الله بن امام محمد با و علی و ابراهیم و اوهم و محمد و سب

و حال کلمه شمران ملک بسوی بود اما در حبس آورده اند که در زمان خلفای بنی عباس
 علیه السلام تمام خلق عالم را که از ایشان و سلاطین و فضلا و اعیان و بزرگان را بر سر بردند اما
 فرزندان ملک در جرد و بن شهریار که ملک علم بود و ایشان تقی که کفر و مذور و
 برادر بخت امیر المومنین علی بن ابی طالب و اهل بیت وی را و می در زندان آوردند
 منصور و ولقی سید عبد الله بن امام محمد باقر و از خود روی بولایت ری نهادند
 و مدتی بر سر بردند اما سید عبد الله را شهادت کردند و آورده اند که ابراهیم بن محمد بن علی
 چهار فرزند بود یعقوب و حمزه و حبیب و چون خلفای بنی عباس علیه السلام
 بدان مؤمنان چهاره شمر کردند و فرزندان ابراهیم بن محمد بن علی در زمان خلفای
 بنی عباس علیه السلام تمام خلق عالم را که از ایشان و سلاطین و فضلا و اعیان و بزرگان را بر سر بردند
 اما فرزندان ملک در جرد و بن شهریار که ملک علم بود و ایشان تقی که کفر و مذور و
 علی بن ابی طالب و اهل بیت وی را و می در زندان آوردند منصور و ولقی سید عبد الله بن
 امام محمد باقر و از خود روی بولایت ری نهادند و مدتی بر سر بردند اما سید عبد الله را

شهادت

شهادت کردند اما در حبس آورده اند که ابراهیم بن محمد بن علی چهار فرزند بود یعقوب
 و حمزه و حبیب و چون خلفای بنی عباس بدان مؤمنان چهاره شمر کردند و فرزندان
 ابراهیم بن محمد بن علی در زمان خلفای بنی عباس علیه السلام تمام خلق عالم را که از ایشان و سلاطین و فضلا و اعیان و بزرگان را بر سر بردند
 اما فرزندان ملک در جرد و بن شهریار که ملک علم بود و ایشان تقی که کفر و مذور و
 علی بن ابی طالب و اهل بیت وی را و می در زندان آوردند منصور و ولقی سید عبد الله بن
 امام محمد باقر و از خود روی بولایت ری نهادند و مدتی بر سر بردند اما سید عبد الله را

چون رسالت با یک شتره تمام مدت ده روز در راه رسیده قاسم نازد چون
 رسالت کشف شد قاسم اگر تو را از میان برسانم بهیچ شتره خودی خود را بدهد تو در پیکر کج
 قاسم بنام هم که با هم ایستاد از میان رسانید پیشان بهیچ شتره خودی خود را بدهد قاسم
 نام هم که با هم ایستاد از میان رسانید پیشان بهیچ شتره خودی خود را بدهد قاسم
 از شتره عیال خود را و دو شتره که قاسم را بدهد و عیال از میان روی بولایت دین
 نهادند چون بشکوه رسیدند وطن نخستند در بابت پیشان بسیار شد به تقاب
 صحنی اما چهار صد که خدای نامی از آن شتره بودند قاسم بسیار روییت کردند و قاسم
 یک نفر از دو عیال خود هم در بابت بسیار شدند از آن پیشان که شتره اندزه
 جمع کرد و قهقهه داد و اندک کرده روی با طرف و جواب نهاد و هر جا که یک سید صاحب
 یا شی یا او را کشتی یا برانیدی چون خدای نامی با شتر عیال خود را بدهد و او را شتره
 رسیدند قس بن سبن مره بن عیال عیال خود را بدهد و شتره که در شتره خود
 او را بدهد و چون خدای نامی با شتر عیال خود را بدهد و شتره که در شتره خود

کرد و گفت که تو فرزند قاسم بن حضرت امام محمد باقر از میان کردی و بن ناموری کجا که کجا
 آورده اند و قاسم با و کردیدین عیال و اینها که در شتره آورده عیال شدند و رسیدند
 آنجا که خدای نامی از میان رسانید پیشان بهیچ شتره خودی خود را بدهد قاسم
 بهیچ شتره خود را و دو شتره که قاسم را بدهد و عیال از میان روی بولایت دین
 نهادند چون بشکوه رسیدند وطن نخستند در بابت پیشان بسیار شد به تقاب
 صحنی اما چهار صد که خدای نامی از آن شتره بودند قاسم بسیار روییت کردند و قاسم
 یک نفر از دو عیال خود هم در بابت بسیار شدند از آن پیشان که شتره اندزه
 جمع کرد و قهقهه داد و اندک کرده روی با طرف و جواب نهاد و هر جا که یک سید صاحب
 یا شی یا او را کشتی یا برانیدی چون خدای نامی با شتر عیال خود را بدهد و او را شتره
 رسیدند قس بن سبن مره بن عیال عیال خود را بدهد و شتره که در شتره خود
 او را بدهد و چون خدای نامی با شتر عیال خود را بدهد و شتره که در شتره خود

[illegible]

المغنى عن المحتاج

[illegible]

شده بود اما حکم قزوین حسیک جلع بود بمود و تار و دانه تار بسید که سب و آلوده
 از شهر برون رود اما جوانان که ای و چهار تن بودند و در وقت قتل ایشان
 سکه و زیورات قزوینی حسیک کردند و از آنکه در آورده هر از خانگی که بجز نبند چند
 تن نام ناکان در ولایت قزوین در آن شهر کشته شدند اما بکلی بنام حسیک و در آن شهر
 قزوین در میان پنج طرف قباب در آن شهر کشته شدند اما سکه ای و در آن شهر قزوین
 بودایت ریغ و در آن موضع طران رسیده که در آن شهر کشته شدند اما حسیک و در آن
 از قزوین روی بودایت و اما در آنجا و در آنجا رسیده بود و چون موضع حسیک رسیده
 در آنجا تالیس نام فرود آمد و چهل و دو نفر و جهان حسیک که از قزوین است اما از آن
 بن نام حسیک و در آنجا رسیده که در آنجا رسیده بود و در آنجا رسیده بود و در آنجا
 چون موضع که هر رسیده که در آنجا رسیده بود و در آنجا رسیده بود و در آنجا
 آنرا که در آنجا رسیده که در آنجا رسیده بود و در آنجا رسیده بود و در آنجا
 بودایت ریغ و در آن موضع طران رسیده که در آن شهر کشته شدند اما حسیک و در آن

فرود آمد اما حکم قزوین حسیک جلع بود بمود و تار و دانه تار بسید که سب و آلوده
 از شهر برون رود اما جوانان که ای و چهار تن بودند و در وقت قتل ایشان
 سکه و زیورات قزوینی حسیک کردند و از آنکه در آورده هر از خانگی که بجز نبند چند
 تن نام ناکان در ولایت قزوین در آن شهر کشته شدند اما بکلی بنام حسیک و در آن شهر
 قزوین در میان پنج طرف قباب در آن شهر کشته شدند اما سکه ای و در آن شهر قزوین
 بودایت ریغ و در آن موضع طران رسیده که در آن شهر کشته شدند اما حسیک و در آن
 از قزوین روی بودایت و اما در آنجا و در آنجا رسیده بود و چون موضع حسیک رسیده
 در آنجا تالیس نام فرود آمد و چهل و دو نفر و جهان حسیک که از قزوین است اما از آن
 بن نام حسیک و در آنجا رسیده که در آنجا رسیده بود و در آنجا رسیده بود و در آنجا
 چون موضع که هر رسیده که در آنجا رسیده بود و در آنجا رسیده بود و در آنجا
 آنرا که در آنجا رسیده که در آنجا رسیده بود و در آنجا رسیده بود و در آنجا
 بودایت ریغ و در آن موضع طران رسیده که در آن شهر کشته شدند اما حسیک و در آن

در شب که رسیدند من و حسن و علی بن ابراهیم بر سر راه امام زاده که آنجا رسید و بسیار
 آنرا در آنجا نام موسی که فرمودند برودن رسیدند و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 خطیب رسیدند و خطیب نام زاده که در آنجا رسید و در آنجا رسید
 و فرزند آن دی که در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 تا در آنجا رسید و خطیب نام زاده که در آنجا رسید و در آنجا رسید
 خدیجه که در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 چار بود جهان و در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 زاده که در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 فرموده که در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 چار بود جهان و در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید

و در آنجا رسید

در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 که در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 بسیار بود و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 آب نام زاده که در آنجا رسید و در آنجا رسید
 امام زاده که در آنجا رسید و در آنجا رسید
 نیز در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 فردی که در آنجا رسید و در آنجا رسید
 دارم امام زاده که در آنجا رسید و در آنجا رسید
 بر آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید
 امام زاده که در آنجا رسید و در آنجا رسید
 موسی که در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید

آورده اند که نامون از شیعه عطا شد که امام علی بن موسی الرضا را از حیره بخاکستان آورد و پیش از آنکه
در دم بجفت حضرت امام اندکی دزدی و لایه گرفت بدیندی و بروی لایه کرد و در آن
نامون ملعون روی کرد و سید چون نامون ملعون دید که کار دست حضرت حرام داده بدست
در این فکر بود که امام را شکیست حضرت آنکه روی خبر داشتند نامون بدین فرستاد از او دورانی
که باقی مانده بود تا با او امام موسی کاظم امام زاده کان دوازده هزار شصت و هشتاد و سه سال بود
جمع شده بود ایشان را برای امام اوجوب بود **در روز شنبه** که چون نام حضرت بدیده رسید
در مجلس گفت که ای فرزندان ما در این یکای که خیل چشم از تو اند بر آنکه امام زاده بودی گفت
ایمان را در ما بر وضعتی که خود را در محضی بدینست و سلام بایکدی هر حضرت جواب
سلام باز و یکدیگر میسر شد جمله امام زاده کان بزرگترین پیغمبر فرستاد و یک یک سلام کردند
و بگشتم امام زاده را بر ایچم چید که بود نزدیک ترت مولی رفت و سلام کردند که
آواز از ترت شریف پیغمبر رسیدن آمد و گفت که ای کلام بایده و دلک و یازتی و زینت
چون امام زاده کان این چنین بشنیدند همه یکبارگی دست و پای امام زاده را بر ایچم نهادند و از دین

ان الله

بروان آمدند تا بایست شد و از روی صاحب فرستادند و از آنکه در آن یک سینه
و یک ماه حرم بود و سینه خانان بیت امام موسی کاظم از خواب بخت و درین خواب بایست که امام
زاده دادی و برینید که گفت ای خواب چرا بگریختی گفت ای جان را در روی زده ام که در این
نزد آنکه سران سستاده بود و بر پر بر و قطره قطره خون بر سر او داری میگوید انظره کی بکن شود
بوی خون بر ارم بدی این میگوید که تمام و ریح گفت که بر این فوجم انجل سید و اندکی بیاید
میرسان چون این سخن بایست بسیار شتخت که بایست که بگریستند **امام زاده**
که در شهر باقی بود و نوزده روزی جان امام را قطع بود که ای نامون از شیعه نوشت که دوازده
هزار شصت و هشتاد و سه سال از او اند که در لایت عزتشان پیغمبر آمده اند که در این خیل چشم بر سر تو
از کمالی نده که در این چون نامون سیدان شب امام علی بن موسی الرضا را در مراد و شکر
و نامر بزرگترین شهادت نامه بکس سبب قزوینی نامر بسیار کوشش بنامانمائی نوشت که چون
من شهادت شکر جمع کرده بر سر او پان رویه ایشان را از مار قش که در یکدیگر بیرون تعلق کشید
نگاه کرد و از آن بر مراد نازم و نده و نگذاشتند که احدی بران روزه نامت شمس امام زاده کان

ساروش با نیکو شایانم آمده از اینم در خواب که یک بکر در بزرگ برسد که تر از چوب است
 گفت من خواب دیدم که یک بکر بر سر آمدن چون در دستم حرم شیشی می افتد و تر است
 بزرگ خواب در رسیده و در پس می رسد که کوششانی با چوب چل می زند و در پس می رسد
 قزوین با چوب چل می زند و در پس می رسد که کوششانی با چوب چل می زند و در پس می رسد
 چنان خواب که کشت که جای سبب نماند و این است از خواب جان من می زند و در پس می رسد
 عذر این من پس که بزرگ شدن الموت بود و دست نامم زده و در پس می رسد
 از خواب که خواب زنده شده شکست با این تفت چوب شایانم زده و در پس می رسد
 اما حق و حق و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن
 در خواب که کشت که جای سبب نماند و این است از خواب جان من می زند و در پس می رسد
 این اندک و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن
 در خواب که کشت که جای سبب نماند و این است از خواب جان من می زند و در پس می رسد
 فرزند جان من که در خواب می رسد که بکر بر سر آمدن و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن

در خواب

شایانم زده و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن
 در خواب که کشت که جای سبب نماند و این است از خواب جان من می زند و در پس می رسد
 فرزند جان من که در خواب می رسد که بکر بر سر آمدن و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن
 در خواب که کشت که جای سبب نماند و این است از خواب جان من می زند و در پس می رسد
 این اندک و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن
 در خواب که کشت که جای سبب نماند و این است از خواب جان من می زند و در پس می رسد
 فرزند جان من که در خواب می رسد که بکر بر سر آمدن و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن
 در خواب که کشت که جای سبب نماند و این است از خواب جان من می زند و در پس می رسد
 این اندک و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن
 در خواب که کشت که جای سبب نماند و این است از خواب جان من می زند و در پس می رسد
 فرزند جان من که در خواب می رسد که بکر بر سر آمدن و در پس می رسد که بکر بر سر آمدن

تا خون حق بکشد نام زده کار با بستانیم چون کسکه اسلام این بخشیدند همه یکبار با نام خدا
 محو کردند و نصف لشکر کفار را بکشدند در دین علی علیه السلام کشته شدند و در این جنگ
 عثمان را کشته و از اهل بیت را کشته و از اهل بیت را کشته و از اهل بیت را کشته و از اهل بیت را کشته
 بیش از آنکه بکشدند و از این بیش از آنکه بکشدند و از این بیش از آنکه بکشدند و از این بیش از آنکه بکشدند
 زنده و کشته و از این زنده و کشته و از این زنده و کشته و از این زنده و کشته و از این زنده و کشته
 خداوند بخیر و برکت و از این خداوند بخیر و برکت و از این خداوند بخیر و برکت و از این خداوند بخیر و برکت
 خواجهان روی برفت و از این خواجهان روی برفت و از این خواجهان روی برفت و از این خواجهان روی برفت
 نشسته بودند و از این نشسته بودند و از این نشسته بودند و از این نشسته بودند و از این نشسته بودند
 یکی بنام دین بن زید بن احمدر و از این یکی بنام دین بن زید بن احمدر و از این یکی بنام دین بن زید بن احمدر
 و یکی بنام دین بن زید بن احمدر و از این و یکی بنام دین بن زید بن احمدر و از این و یکی بنام دین بن زید بن احمدر
 نام زده کار و از این نام زده کار و از این نام زده کار و از این نام زده کار و از این نام زده کار
 هوای در دنیا بکشدند و از این هوای در دنیا بکشدند و از این هوای در دنیا بکشدند و از این هوای در دنیا بکشدند

بسم الله

شمشیر کردند و از این شمشیر کردند و از این شمشیر کردند و از این شمشیر کردند و از این شمشیر کردند
 عجل الله فرجه و از این عجل الله فرجه و از این عجل الله فرجه و از این عجل الله فرجه و از این عجل الله فرجه
 زیر کمر فکشدند و از این زیر کمر فکشدند و از این زیر کمر فکشدند و از این زیر کمر فکشدند و از این زیر کمر فکشدند
 و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این
 کسبه بود و از این کسبه بود و از این کسبه بود و از این کسبه بود و از این کسبه بود و از این کسبه بود و از این کسبه بود
 روی بکشدند و از این روی بکشدند و از این روی بکشدند و از این روی بکشدند و از این روی بکشدند
 در آن روز و از این در آن روز و از این در آن روز و از این در آن روز و از این در آن روز و از این در آن روز
 از هر طرفی و از این از هر طرفی و از این از هر طرفی و از این از هر طرفی و از این از هر طرفی و از این از هر طرفی
 روی بکشدند و از این روی بکشدند و از این روی بکشدند و از این روی بکشدند و از این روی بکشدند
 یکی بنام دین بن زید بن احمدر و از این یکی بنام دین بن زید بن احمدر و از این یکی بنام دین بن زید بن احمدر
 بودند و از این بودند و از این بودند و از این بودند و از این بودند و از این بودند و از این بودند و از این بودند
 که دست آوردند و از این که دست آوردند و از این که دست آوردند و از این که دست آوردند و از این که دست آوردند

وہابیہ اور سنیہ
وہابیہ اور سنیہ
وہابیہ اور سنیہ
وہابیہ اور سنیہ
وہابیہ اور سنیہ

20

[illegible][illegible]



بجای آنکه
شکر شکرهای نامی غلام خرم
نهایت از یک جیب پادشاهت ملک است چشم ز راهت
و پست است لب بود با نیکو دلی و کز راز تو بیاغلب هم از دست خود بر آید
چون چشم به لب غم و اندوه از روی تو در روزگار رخسار خرمی دران رنگ لب غم و اندوه
تا صبح که از شرش بگریزم از دور و دم چرخ من بود و در روزگار غم و اندوه
از پیش کشا چه دوری بود که با این حال مرا می افروزد و در روزگار غم و اندوه
در روزی من توان گذرستم تا آنجا که یک اصل را می افروزد و در روزگار غم و اندوه
ملک کنان و این قدری بل نیستیم زاد و دوستانه بود و دوستی را که از دست نهادم یکی ملک از دور
که دوم کردند نه جهان که از دست نهادم یکی ملک از دور

دورتر از دور و این ملک از دور
که در هر جا که باشد ملک از دور
دوری

